

تحلیلی انتقادی بر تأثیر فرهنگ ایران بر غزل مذكر عربی

چکیده

در این مقاله، درباره تأثیر فرهنگ و تمدن ایران بر غزل مذكر عربی بحث به میان می‌آید. عمده بحث مطرح شده در این مقاله به بیان نحوه تأثیرپذیری غزل مذكر عربی از فرهنگ و تمدن ایرانی اختصاص یافته است. از آنجا که برخی، این نوع غزل را برگرفته از فرهنگ ایرانی می‌دانند، جستار حاضر با روش تحلیل محتوا و بر اساس مدارک موجود به بررسی انتقادی این مساله پرداخته و با استناد به شواهد، ضعیف بودن چنین ادعاهایی را اثبات کرده است. این مقاله گذشته از تبیین تأثیر اندک فرهنگ ایران بر غزل مذكر، بر آن است انعکاس برخی از مفاهیم و مضامین غزل مذكر عربی را بر غزل فارسی بیان کند و با تطبیق نمونه‌هایی از آن‌ها، تأثیرپذیری سخن‌سرایان پارسی را از غزل مذكر عربی نشان دهد. در نهایت با بررسی اشعار فارسی و عربی، این نتیجه حاصل می‌شود که مفاد اصلی توصیفات و مضمون آن‌ها تقریباً یکسان است، اگرچه کلمات و طرز بیان متفاوت است. لذا این فرض تقویت می‌شود که تأثیر و اثر دو فرهنگ ایرانی و عربی گاه با گسترش دایره مفهومی و گاه بدون تصرف صورت پذیرفته است. هدف این پژوهش نگاهی به جریان شکل‌گیری و تحول چکامه‌های عاشقانه دوره عباسی و بررسی میزان تأثیر ایرانیان در رواج این نوع غزل است. شاید راه یافتن ایرانیان در دستگاه حکومت و دارا بودن سوابق متمدن از یک طرف و نفوذ رجال ایرانی در دستگاه‌های دولتی و معاشرت خلفا با آنان از طرف دیگر و تلاش در جهت هم‌رنگ شدن با مظاهر تمدن ایرانیان، از علل مهم این اظهارات باشد. ولیکن همان‌گونه که ملاحظه خواهیم دید، زمینه چنین تغییر و تحولی در میان اعراب به دلایل مختلف، مهیا و مساعد بوده و فرهنگ ایرانی یکی از عناصر مؤثر در این نوع غزل بوده است.

کلیدواژه‌ها: غزل مذكر، ادب عربی، ادبیات فارسی، فرهنگ، تأثیر.

۱- بیان مسئله

تحقیق درباره فرهنگ ایرانی از خلال آثاری که در ادبیات عربی و فرهنگ اسلامی نوشته شده، نه تنها برای فرهنگ ایران بلکه برای شناخت بسیاری از مسائل ناشناخته ادبیات عربی راهی یگانه و مشکل‌گشا است؛ زیرا در تاریخ ادب و فرهنگ عربی، به‌خصوص در دوران تحول و گسترش آن، مسائل بسیاری را می‌توان یافت که جز در پرتو مباحثی از همین نوع (تأثیر فرهنگ ایرانی بر غزل مذكر) که در دایره ادبیات تطبیقی دو زبان قرار می‌گیرند، قابل بحث و بررسی نیستند و برای یافتن پاسخ‌های مسائل ادبی و تاریخی دوران گذشته راهی جز همان که از خلال فرهنگ و تمدن ایران می‌گذرد نیست. چراکه «در قرن‌های نخستین اسلامی، تاریخ و فرهنگ ایرانی و عربی و اسلامی به‌اندازه‌ای پیوسته و درهم‌آمیخته که هیچ‌یک از آن سه را بی‌توجه به دیگری نمی‌توان شناخت و به علل و عوامل اصلی تحولات آن‌ها پی برد.» (محمدی، ۱۳۷۴: ۱۴) لذا تحقیق در این امر بی‌توجه به درک اثر فرهنگ و تمدن ایران، ناقص و نارسا خواهد بود، برخی دیگر «شناختن سرچشمه‌های ایرانی ادبیات عرب را باب جدیدی در ادبیات تطبیقی دو زبان توصیف کرده‌اند» (الاستانی، ۱۹۶۴، ج ۴: ۱۵۲)

نکته‌ای که لازم است مدنظر قرار گیرد، این است که «تأثیر» فرهنگ یک ملت در ملت دیگر نتیجه یک نوع آمیزش اجتماعی و پیوند فکری و ادبی است که طی سالیان دراز و قرن‌ها ارتباط و آشنایی فراهم می‌گردد و باعث جلوه‌های یکسان و برخی همسانی‌ها، در دو ادبیات یا به‌طور خاص در دو فن ادبی می‌شود که به لحاظ زمانی چنین می‌توان حکم کرد پدیده متقدم، به‌عنوان عامل تأثیرگذار و پدیده متأخر، به‌عنوان عامل تأثیر پذیر بوده است. مقصود ما از «تأثیر» در این مقاله، کیفیت اثرگذاری است که مستقیم یا با واسطه، از شخصیت فردی یا اجتماعی یک ملت نشات می‌گیرد. هدف این پژوهش نگاهی به جریان شکل‌گیری و تحول چکامه‌های عاشقانه دوره عباسی و بررسی میزان تأثیر ایرانیان در رواج این نوع غزل است. از آنجاکه بسیاری از محققان، غزل مذكر را برگرفته از فرهنگ و تمدن ایران می‌دانند، لذا جستار حاضر بر

آن است که نگاه‌های منفی را نسبت به فرهنگ ایران در رواج غزل مذکر عربی براساس مدارک موجود و به شیوه تحلیل محتوا و انتقادی مورد بررسی قرار دهد. بدین منظور کتاب‌های مشهور در این زمینه مورد مطالعه قرار گرفت و در نهایت مصادیق متعددی مبنی بر ضعف بودن این نظریات عرضه گردید. سپس با استناد به شواهد مختلف، این دیدگاه‌ها به بوته نقد کشیده شد، تا از این رهگذر، از یک سو موضع تأثیر فرهنگ ایران در این گونه‌ی ادبی تبیین شود و از سوی دیگر پاسخی باشد در ردّ اتهاماتی که برخی به فرهنگ ایران وارد نموده‌اند. با توجه به مطالب عرضه شده انتظار می‌رود، در این مقاله به پرسش‌های زیر پاسخ داده شود: ۱- میزان تأثیر فرهنگ ایران در رواج غزل مذکر تا چه اندازه بوده است؟ ۲- دیدگاه‌های منفی نسبت به فرهنگ ایران در رواج غزل مذکر ریشه در چه آموزه‌هایی دارد؟ این پژوهش بر چند فرضیه استوار است: ۱- غزل مذکر بازتاب عوامل مختلفی است. ۲- همگونی‌هایی بین غزل مذکر عربی و فارسی وجود دارد.

۲- پیشینه تحقیق

غزل مذکر در برخی کتاب‌های فارسی و عربی مورد توجه و اهتمام پژوهندگان قرار گرفته است. از جمله کتاب‌های «اتجاهات الغزل فی القرن الثانی الهجری» نوشته «یوسف بکار» و «التیارات الثقافیه بین العرب والفرس» از «احمد محمد الحوفی»، «اتجاهات الشعر العربی» از «محمد مصطفی هداره» و چندین کتاب دیگر که در زبان عربی تألیف شده است. در زبان فارسی کتاب «شاهدبازی در ادب فارسی»، نوشته «سیروس شمیسا» در این زمینه است. وجه تمایز پژوهش‌های یادشده با مقاله حاضر در این است که نویسندگان در این کتاب‌ها صرفاً به تعریف این نوع غزل بسنده نموده، ضمن آنکه اکثر آنها (عرب‌ها)، دلیل پیدایش چنین غزلی را در فرهنگ و تمدن ایران جستجو کرده‌اند و کتاب‌های نامبرده از هرگونه بررسی انتقادی مبتنی بر سندی قوی تهی هستند. لیکن جستار حاضر بر آن است با استناد به برخی روایات و شواهد، به ردّ این دیدگاه‌ها بپردازد. لذا از آنجا که تاکنون، بحث، مقاله و یا پژوهشی جامع و

تطبیقی در این زمینه ارائه نشده است؛ به نظر می‌رسد پرداختن به این موضوع طرحی نو در این راستا باشد.

۳- سیر تحول غزل در ادبیات عرب

۳-۱- از عصر جاهلی تا عصر عباسی

نگاه شاعر به محبوب و توصیف ویژگی‌های او، در ادوار مختلف تاریخ ادبیات عرب، بازتاب متعددی در آثار شاعران داشته و در این میان، نگاه شاعر به قهرمان دیگری جز زن در شعر (غلام) یکی از شگفت‌ترین عناصر شعر غنایی عرب در طول تاریخ ادبیات بوده است. با تأمل در شعر دوره جاهلی روشن می‌گردد، شاعران «زن» را طلیعه آثار عاشقانه و ماندگار خود قرار داده‌اند. شاعر جاهلی در اشعار خود، تنها از یک یار که او را صمیمانه دوست می‌دارد و پیوند همسری را با وی در اندیشه می‌پروراند، سخن می‌گوید. در چنین عصری «زن محور و مدار تغزلات بود»، (هداره، ۱۹۶۹: ۵۰۲) شاعر در این عصر بی‌تابی خود را از فراق معشوق، و ترس خود را از هجران، با خضوعی برخاسته از صدق عاطفه ابراز کرده و سرای دلبرش را خطاب قرار می‌دهد و از نشنیدن پاسخ، اینچنین زبان به گله و شکایت می‌گشاید؛ چنانچه در سخن «نابغه ذیبانی» است:

وَقَفْتُ فِيهَا أَصِيلًا نَأْسَائِلُهَا أَعْيَيْتَ جَوَابًا وَمَا الرَّبْعُ مِنْ أَحَدٍ (ابوالفرج الاصبهانی،

ج ۱۱: ۳۱)

«در آنجا، هنگام غروب ایستادم درحالی‌که از او سوال کردم، (آن محل) از جواب بازماند؛ چراکه خالی از

سکنه بود.»

این امر در دوره اسلامی که متأثر از آموزه‌های دین بود و عقاید اسلامی در عمق جان افراد نفوذ کرد، درک جدیدی از عشق را در شاعران با ایمان قرارداد، براین اساس است که «جمیل» پس از خداوند، معشوق را پناهگاه خود می‌یابد:

أَنْتِ أَلْتِي إِنْ شِئْتِ كَدَّرْتِ عَيْشَتِي وَإِنْ شِئْتِ بَعْدَ اللَّهِ أَنْعَمْتِ بَالِيَا (همان، ۸:

(۱۲۶)

«تو همان کسی هستی که اگر بخواهی، زندگی مرا تیره و تار می کنی و اگر بخواهی، پس از خدا به من نعمت می بخشی.»

در عصر اموی، تحت تاثیر آواز و غنا و غوطه ور شدن شاعران در دام بی بندوباری، تاثیر قابل ملاحظه تمدن جدید را بر اسلوب غزل مشاهده می کنیم. ویژگی بارز غزل این دوره این است که شاعر سروده های خود را، در وصف یک معشوقه، محدود نمی کند؛ چنانچه «عمر بن ابی ربیع» پیشرو این گونه شعری، در وصف «لیلی بنت الحارث» چنین می سراید:

أَلَا يَالَيْلُ إِنَّ شَفَاءَ نَفْسِي نَوَالِكُ إِنْ بَخَلْتِ فَتَوَلِينَا (همان، ج ۱: ۱۵۶)

«ای لیلی بخشش تو، شفای نفس من است، اگر بخل بورزی، ما را محروم کرده ای. (به مایشت کرده ای)»

همان گونه که در وصف «نوار» می گوید:

عَلَقَتْ نَوَارُ فُوَادَهُ جَهْلًا وَصَبَا فَلَمْ تَتْرُكْ لَهَا عَقْلًا (همان، ج ۱: ۱۵۹)

«عشق نوار، بی عقل و منطق به جانش بسته شده، او عاشق گشته و این عشق دیگر برایش عقلی برجای نگذاشته است.»

به دوره عباسی که منتقل می شویم در آن «شعر، از مجالس ادب و سیاست به محافل غناکشیده، بازار غزل عذری و عقیفانه رونق چندانی نداشت و اشعار مجنون و غزل مذکر جایگزین شعر عقیفانه شد.» (فرزاد، ۱۳۷۴: ۱۴) با بررسی غزل های عاشقانه در عصر عباسی به یافتن پدیده دیگری در غزل دست می یابیم و آن پیدایش معشوقی جدید در شعر عاشقانه این عصر است. در این قرن، قهرمان شعرهای عاشقانه به طور کلی تغییر کرد، او غالباً کنیز یا غلامی بود فارسی، رومی، هندی یا کنیز و غلامی دیگر که در سرتاسر عالم اسلامی حضور داشت. به عقیده بسیاری از محققان، «گسترش فرهنگ ایرانی در محیط عربی از عوامل اصلی و اساسی تحول غزل های عاشقانه عربی قرن دوم و سوم هجری است.» (بکار، ۱۸۷) به نظر این محققان، «عامل اساسی ظهور میل به غلمان و تحولی که در غزل عربی روی داده، نتیجه برخورد با فرهنگ ایرانی است و این گرایش به غلمان که در شعر گویندگان عرب دیده می شود، از تمدن و فرهنگ ایرانی سرچشمه گرفته است.» (نعمانی، ۱۳۶۸، ج ۴: ۱۰۱)

بنابراین در دوره عباسی، قهرمانی تازه، وارد عرصه غزلیات می‌شود که موقعیت اجتماعی دیگری دارد. به گمان «یوسف بکار» غزل این دوره که «پیرامون پسران نوخط و غلامان امرد، ویژگی‌ها و شمایل آنان سروده شده، شاذ نامیده شده؛ چرا که اینگونه شعر در ادبیات عرب، از عصر جاهلیت تا نیمه قرن دوم هجری، جلوه و سابقه ای نداشته است.» (بکار، ۱۸۳) و تغنی به عشق پسران از معایب تازه‌ای بود که گریبانگیر غزل در این عصر شد. این مساله چندان در شعر این دوره رواج دارد که معشوق مؤنث به دشواری می‌توان یافت و بیشتر خصایصی که از معشوق در شعر می‌آورند، خصایص جوانی است جنگی و دلیر، و در بزم عشق، عاشق کش و عشوه گر.

۳-۲- غزل مذکر در میان ایرانیان

توجه و گرایش پاره‌ای از شاعران به غلامان، نشأت گرفته از انحرافی است اخلاقی از ناحیه آنان که کاملاً خارج از اصول خلقت و فطرت بشری است. عده‌ای بر این ادعا هستند که در ایران باستان تمایلات به همجنس وجود داشته است. چنانچه «هردوت، مورخ یونانی که در قرن پنجم قبل از میلاد می‌زیسته است، می‌نویسد: در دوره پادشاهی داریوش نیز پسران در دربار، مورد توجه بودند، در این دوره، بابل و آشور موظف بودند یکهزار قنطار نقره و پانصد پسر به ایران بفرستند.» (قائمیان، ۱۳۳۱: ۱۱۲) اما اگرچنین گرایش‌ها و ادعاهایی صحت می‌داشت، در سروده های شاعران نیز باید انعکاس می‌یافت، حال آنکه: «با مطالعه کتب قدیم می‌توان به این نتیجه رسید که عشق مرد به مرد در ایران باستان چندان رواج نداشته است، شاید به همین دلیل در قرون نخستین اسلامی مثلاً در آثار دوره سامانیان مطلب صریحی در این خصوص نیست.» (شمیسا، ۱۳۸۱: ۱۴)؛ البته در دوره سامانیان اندک اندک ترکان در مقامات لشکری در حال ترقی بودند و جای پای برای خود، در چشم و دل حاکمان به طور عام و در دل شعرا به طور خاص باز کردند؛ لذا احتمالاً از این دوره غزل مذکر در ایران در حال شیوع بود. (همان: ۳۵) اگرچه در برخی منابع تاریخی درباره گرایش ایرانیان به این موضوع اشاراتی شده است؛ بطوریکه در «غزلان الهند آمده»: «تغزل

شعرای عرب و هندی با نساء است خلاف شعرای فارسی و ترکی، این‌ها بنای تغزل را بر امارد گذاشته‌اند و ظلم که عبارت از وضع شیء در غیر موضع آن است اختیار نموده. اگر چه شعرای عرب هم به اختلاط عجم، سیل تغزل با امارد پیموده‌اند، لیکن اصل تغزل آن‌ها با نسا است.» (بلگرامی، ۱۳۸۲: ۱۱۶) ولی همان‌گونه که یادآور شدیم، مطلبی در این خصوص در آثار قرون نخستین نمی‌یابیم. بدیهی است چنین گرایش‌هایی در عهد غزنویان که ترک نژاد بودند پدید آمد، بطوریکه لواط در نزد ایشان مرسوم بوده و مشهورترین سند آن، عشق سلطان محمود به غلام ترکش «ایاز» است. اما سخن «جاحظ» به قدمت این امر نزد ایرانیان اشاره دارد و حاکی از آن است که این گرایش، از ایرانیان به عرب‌ها منتقل شده است: «جاحظ گفته است که سبب شیوع این کار در میان مردم خراسان و عادات ایشان بدین کار این بوده که ایشان در جنگ‌ها، بسیار شرکت می‌کردند و نمی‌توانستند زنان را به میدان جنگ ببرند و ناگزیر غلامانی با خود می‌بردند تا در تهیه مئونه زندگی ایشان را یاری کنند و چون کار ماندن غلام با خواجه خویش در جنگ، بطول می‌انجامید و در همه احوال همراه او بود، ایشان را که در تنگنای شهوت بودند، وادار کرد که به غلامان روی آورند... و اگر این کار در میان اعراب شایع بود، در غزل‌های ایشان منعکس می‌شد و موضوع فخرها و هجوها قرار می‌گرفت و در اشعار و اخبار ایشان آشکار می‌شد و آنچه دلیل سلامت ایشان از این کار است، نبودن اینگونه معانی در شعرها و آثار ایشان است و اگر هم دیده شود، در مورد افراد پست و بی‌گوهر است و مردم گویند که در هند نیز اندکی از این اخلاق زشت وجود دارد که آشکارا نیست...» (الثعالبی، ۱۹۰۸: ۴۳۹-۴۴۰) وانگهی ما با نمونه‌هایی مواجه می‌شویم که صاحب نظران آن را دست مایه و سندی برای اثبات نظرات خود قرار داده‌اند. ناقدان عرب، سخن «ابومسلم خراسانی» را در پیش‌تاز بودن ایرانیان، برهانی بر ادعای خود می‌گیرند؛ زمانی که از ابومسلم در مورد لذیذترین عیش سؤال شد، چنین پاسخ داد: «طَعَامٌ أَحْبَرُ وَ مَدَامٌ أَصْفَرُ وَ غُلَامٌ أَحْوَرُ» (غذایی لذیذ و شرابی زردرنگ و غلامی سیه چشم است) یا زمانی که در مورد علت ترجیح دادن غلام بر کنیزاز وی سؤال شد، گفت: «لَأَنَّهُ فِي الطَّرِيقِ رَفِيقٌ، وَ فِي الْأَخْوَانِ نَدِيمٌ،

وَفِي الْخَلْوَةِ أَهْلٌ» (ابوالقاسم الراغب الاصبهانی، ۱۲۸۷: ۲ / ۱۴۴) همچنین این شعر را گواهی دیگر بر پیشقدم بودن عنصر فارس در امر لواط بر شمرده‌اند: (ابوالفرج الاصبهانی ۲۰: ۹۵)

إِنَّ هَذَا اللَّوَّاطَ دَى نَ تَرَاهُ الْإِسَاوِرَةَ
وَهُمْ فِيهِ مُنْصَفُو نَ بَحْسِنِ الْمُعَاشِرَةَ

«لواط دین و تعهدی است که فارسیان بدان پایبندند و ایشان در این خصوص با معاشرت نیکو، انصاف را رعایت می‌کنند.»

افزون سخن آنکه: «در اکثر حکایاتی که در این زمینه آمده به نوعی پای ایرانیان در میان است و گویی بدین وسیله قصد بد نام کردن عنصر ایرانی و آیین های ایرانی در کار است.» (شمیسا، ۱۳۸۱: ۳۴)

۳-۳- غزل مذکر در میان اعراب

برخلاف عقیده برخی از افراد که گرایش به همجنس را در میان اعراب باستان نفی می‌کنند و عدم انعکاس آن را در اشعار دوره جاهلیت دال بر این مساله می‌دانند، با توجه به قرآن کریم، چنین رسمی در نزد اعراب بوده است. بنا به فرموده قرآن کریم، این انحراف نخستین بار توسط قوم لوط و در شهر «سدوم» اتفاق افتاد:

«وَلَوْطاً إِذْ قَالَ لِقَوْمِهِ أَتَأْتُونَ الْفَاحِشَةَ مَا سَبَقَكُمْ بِهَا مِنْ أَحَدٍ مِنَ الْعَالَمِينَ. إِنَّكُمْ لَتَأْتُونَ الرِّجَالَ شَهْوَةً مِنْ دُونِ النِّسَاءِ بَلْ أَنْتُمْ قَوْمٌ مُّسْرِفُونَ» (اعراف ۸۰ و ۸۱)

«و لوط را فرستادیم که به قوم خود گفت: آیا عمل زشتی که پیش از شما هیچکس بدان مبادرت نکرده بجا می‌آوردید. شما زنان را ترک کرده و با مردان سخت شهوت می‌رانید. آری که شما قومی فاسد و نابکارید.»

این انحراف اخلاقی در میان بنی اسرائیل به شدت، مدتی طولانی رواج داشت و قرآن کریم نیز به آن اشاره کرده است:

«وَلَوْطاً إِذْ قَالَ لِقَوْمِهِ إِنَّكُمْ لَتَأْتُونَ الْفَاحِشَةَ مَا سَبَقَكُمْ بِهَا مِنْ أَحَدٍ مِنَ الْعَالَمِينَ. أَنْتُمْ لَتَأْتُونَ الرِّجَالَ وَتَقْطَعُونَ السَّبِيلَ وَتَأْتُونَ فِي نَادِيَكُمُ الْمُنْكَرَ...» (العنکبوت، ۲۸-۲۹)

«و یاد کن حکایت لوط راهنگامی که به قوم خود گفت آیا شما به عمل زشتی که هیچکس در عالم پیش از شما مرتکب نشده اقدام می‌کنید. شما به شهوترانی با مردان خلوت کرده و راه (فطرت زناشویی) را قطع می‌کنید و در مجامع خود بی هیچ خجالت به کار قبیح می‌پردازید.»

بنابراین چنین می‌توان گفت: شیوع این پدیده در عصر جاهلیت به طور کلی منتفی نمی‌باشد. به داستان قوم لوط در ادبیات فارسی نیز مکرراً اشاره شده است، از جمله «سعدی» می‌گوید:

با بدان یارگشت همسر لوط خاندان نبوتش گم شد
سگ اصحاب کهف روزی چند پی نیکان گرفت و مردم شد (سعدی،
۱۳۷۴: ۶۲)

در نتیجه، میل و گرایش به غلمان از زمان‌های قدیم در میان اعراب رواج داشته و اثر آن در سروده‌های شاعران قرن دوم هجری بروز کرده است، گرچه «ابوهلال عسکری» در کتاب «الاولئیل» می‌نویسد: «اعراب در ابتدا از امرد بازی بی‌خبر بودند، لیکن در قرن اول هجری که دامنه فتوحات تا مرو ونواحی اطراف آن توسعه و بسط پیدا نمود و مجاهدین مدت‌ها از اهل و عیال خود دور مانده، به علاوه در این جنگ‌ها نوخطان مه طلعتی را اسیر گرفته غلام کرده بودند و همیشه در خلوت و جلوت با ایشان بسر می‌بردند، از همین جا شاهد پرستی و امرد بازی شروع گردید، ولی دامن شاعری عرب تا قرن دوم از این لک پاک مانده و خبری از آن نبود، بلکه آن از قرن سوم آغاز شده و در قرن چهارم این مشرب و مذاق شیوع پیدا نمود.» (نعمانی، ۱۳۶۸، ج ۴: ۱۰۱) و به نظر برخی پژوهشگران «این رسم در میان اعراب نبوده و از همین رو در شعر ایشان انعکاسی ندارد و فقط در بعضی از داستان‌های مربوط به بعضی از پادشاهان یمن اشاراتی در این باب هست که در بعضی از کتب تاریخ درباره آن سخن گفته‌اند.» (مقدسی، ۱۹۱۹، ج ۳: ۱۸۲) ولی نمونه‌های زیر، خود از قرآینی است که نظریه وجود گرایش به غلامان را در میان اعراب تقویت می‌کند: «روایت شده ابوبکر، فردی که اهل لواط بود را احضار کرد و دیوار را بر سرش خراب نمود. خالد بن یزید نیز دستور سوزاندن قومی را که اهل لواط بودند صادر کرد.» (بکار، ۱۸۴) روایاتی نیز در رسایل جاحظ آمده و چنین برداشت می‌شود، این پدیده در عصر اموی کم و بیش دیده شده، «سوزاندن جماعتی از لوطیان از سوی ابن زبیر و هشام بن عبدالملک و خالد بن عبدالله» خود شاهی برای مدعاست. (جاحظ، ۱۹۵۶، ج ۲:

۱۰) «عبدالصمد بن عبد الاعلی» مؤدب و معلم «ولید بن یزید» لوطی و زندیق نیز بوده است. (شریسی، ۱۳۰۰، ج ۲: ۳۵۰) یا گرایش «ابوعبیده النحوی البصری» به غلمان تا حدی بود که ابن خلکان در مورد وی چنین می‌گوید: «وَكَانَ لَا يَقْبَلُ شَهَادَتَهُ أَحَدٌ مِنَ الْحُكَّامِ لِأَنَّهُ كَانَ يَتَهَّمُ بِالْمَيْلِ إِلَى الْغِلْمَانِ» (ابن خلکان، ۱۹۴۸، ج ۴: ۳۲۹) «شهادتش را هیچ‌یک از حاکمان نمی‌پذیرفت؛ چراکه او متهم به میل و گرایش به غلمان بود.»

نگارنده این سطور در تایید این نظریه (پیشینه رواج غزل مذکر در میان اعراب) شواهد و قراین دیگری را هم قابل ارائه می‌داند، گرچه در این رابطه هم دیدگاه‌های متفاوتی ابراز شده است. در پاسخ به گروهی که بر این عقیده‌اند، این نوع غزل صرفاً از فرهنگ ایران نشأت گرفته و ظواهر آن در شعر عربی نسبت به شعر پارسی زودتر نمود یافته است، باید گفت: «مبدع غزل مذکر والبه بن حباب شاعر اهل کوفه است، وی استاد ابونواس و مردی نکته‌گویی، غزلسرا، توصیف‌گر باده و غلامان امرد بوده است.» (ابوالفرج اصفهانی، ۱۶: ۱۴۸) علی‌رغم اینکه صاحب نظران تصریح کرده‌اند، ابونواس بیشترین سهم را در این امر داشته است و او را مبدع این نوع غزل می‌دانند، «ابن معتمر» در پیشتاز بودن «والبه بن حباب» چنین می‌گوید: «اشعاری که والبه در مجنون و پرده دری و هرزه‌گی دارد، هیچ‌کس دارا نیست و مسلماً ابونواس این فن را از او فراگرفته است.» (ابن معتمر، ۱۹۵۶: ۸۸) وجود چنین شخصیتی که راه فسق و فجور را به دیگران تعلیم می‌داد و زمینه را جهت تحول چکامه‌های عاشقانه مساعد می‌نمود، برای اثبات ادعای نگارنده کفایت می‌کند، آنچنانکه «شوقی ضیف» نیز درباره او چنین می‌نویسد:

«او کسی است که بار گناه و فساد ابونواس را به دوش می‌کشد، بلکه بالاتر، بار گناه آن عصر و پی آمدهای شیوع این نوع غزل، (همانند سرکوب کرامت جوانان و مردان) را نیز بر عهده دارد.» (ضیف، ۷۳) او در شعر زیر به صراحت از شیوه تفکرش یاد کرده است: (جاحظ، ۱۹۴۸، ج ۳: ۲۲۰)

مَا الْعَيْشُ إِلَّا فِي الْمُدَا	مِ فِي الْوَلَامِ وَفِي الْقَبَلِ
وَإِدَارَةُ الظُّبْيِ الْغَرِي	رِ تَسُوْمُهُ مَا لَا يَحِلُّ

«زندگی بدون شراب، ملازمت آن، بوسه و گرداندن (جام) توسط پسرک آهووش فریبا-که آن جوان رابه سمت امور حرام می کشاند سبی معنی است.»

«مطیع بن ایاس» یکی دیگر از فاسقان و مجان کوفه و همراهان «حماد عجرد و یحیی بن زیاد و علی بن خلیل کوفی» بود که اینان نخستین دسته‌ای بودند که در مجون و باده گساری و لابلالگری، با یکدیگر مصاحبت داشته‌اند. «(مرزبانی، ۱۹۶۰: ۴۵۴) (احمدسقاف) معتقد است: «وی اولین کسی بود که در شعرش هرزگی و بی حیایی را به نمایش گذاشت و مبدع غزل مذکر شد.» (احمدسقاف، ۱۹۵۴: ۱۵۲)

لَيْسَ يَعْتَمُّ إِلَّا سَكَرَانَ مَعَ سَكَرَانَ
يُسْقِيهِ كُلُّ غُلَامٍ كَأَنَّهُ غُصْنُ بَانَ
مِنْ خَنْدَرِيسِ عَقَّارٍ كَحْمَرِهِ الْأَرْجَوَانِ (ابوالفرج الاصفهانی، ۲۹۳/۱۳)

«در آن هنگام که مستان گردهم آمده‌اند، به تاریکی شب وارد نمی شود.

پسرکانی بسان درخت بان (در لطافت و بلندقامتی) از شرابی کهنه و سرمست کننده به سرخی ارغوان به او می‌نشانند.»

«سعید بن وهب» شاعر اهل بصره، بیشتر شعرش در غزل مذکر است و بسیار مشتاق باده و غلمان بود. (همان، ۲۱: ۶۹) «یوسف بن حجاج» آنگونه که در اغانی آمده: «مردی فاسق و آلوده به لواط بود و در اشعارش، دیگران را بدین امر تحریض می‌کرد.» (همان، ۲۰: ۹۴) «عمرو خارکی» از قبیله ازد، اهل بصره و مردی لابلالی بود. جاحظ و دعبل، اشعاری از او در این زمینه نقل کرده‌اند. از جمله: (جاحظ، ۱۹۴۳، ج ۱: ۱۷۶)

إِذَا لَامَ عَلَيَّ الْمُرْدُ نَصِيحٌ زَادَنِي حِرْصًا
وَلَا وَاللَّهِ مَا أَقْلَعُ مَا عُمَّرْتُ، أَوْ أُخْصِيَ

«اگر کسی مرا در عشق این پسرکان زیبا و نابالغ، سرزنش کند، حرص و میلم افزون گردد.

به خدا سوگند، تازمانی که زنده باشم، از عشق آنها دست نمی‌شویم (دل نمی‌کنم)، مگر اینکه خواهی کردم.»

«حسین بن ضحاک» از مجان و ندیمان امین، خلیفه عباسی بود که در مورد غلمان

شعر می‌سرود: (ابوالفرج اصفهانی، ۱۸۰/۷)

بَأَبِي مَا جِنُّ السَّرِيِّ رَهْ يَبْدِي تَعَفُّفًا
حُفَّ أَصْدَاغُهُ وَ عَقَّ رَبِّهَا تَمَّ صَفْفًا

وَ حَشَا مُدْرَجَ الْقُصَا صِ بِمِسْكِ وَ رَصْفَا

«جانم به فدایش، در باطن بی بندوبار است. امدرمیان مردم تظاهر به عفت می‌کند. موها و زلف بناگوشش را اصلاح کرده و سپس آن را صاف می‌کند. و موهای کوتاه شده ولایه لایه‌اش را با مشک عطرآگین کرده و آن را منظم می‌کند.»

آنچه در اینجا ذکر شد، تصویری بسیار خلاصه و کلی از غزل مذكر شاعران عرب است که نمایانگر فضای اجتماعی و اخلاقی سده اول حکومت عباسی است.

در چنین شرایطی به نظر می‌رسد علما و ادبای عرب نیز، نسبت به جامعه و آفات اجتماعی و اخلاقی آن کاملاً بی تفاوت بوده‌اند؛ زیرا از جانب آنها نه تنها عکس‌العملی دیده نمی‌شد که نشانه انتقاد از این وضعیت باشد، بلکه گرایش به همجنس‌تغزل به مذكر که در آن هنگام به شدت رایج بود در آثار آنها دیده می‌شود. شواهد و قرائن موجود، دال بر این مطلب است که این پدیده آنچنان در آن زمان در میان طبقات گوناگون اجتماعی اعم از حاکمان و علما و ادبا رایج بود که بوی منافات با مبانی اخلاقی از آن به مشام نمی‌رسید؛ بنابراین، باورها و ارزش‌های اجتماعی حاکم بر جامعه، نقش بسزایی در ایجاد این گونه ادبی ایفا کرده است و از هر جهت، زمینه جهت‌چنین تحولی در جامعه عرب مهیا بوده است. نمونه‌های فوق برای اثبات مدعای ما یعنی "پیش‌تاز بودن عرب‌ها در عشق و رزی به غلامان و ذکر معشوق مذكر در شعر ایشان" کفایت می‌کند.

۴- عوامل موثر در گسترش غزل مذكر

ظهور این فن (غزل مذكر) در عرصه شعر عربی ناگهانی و بدون مقدمات نبوده؛ عواملی چند در ظهور آن موثر بوده است که در زیر به ذکر برخی از آنها می‌پردازیم:

۴-۱- اجتماع

برای پژوهش در هر اثر هنری، از تأثیر اجتماع و مناسبات زمان پدید آمدن آن هنرنمی‌توان غافل بود. با توجه به دوره‌های مختلف تاریخ و تأمل در شرایط و مقتضیات ویژه هر دوره روشن می‌شود، عوامل محیطی در نوع ابراز نظرهای شاعران و نویسندگان دخالت داشته است؛ بطوریکه اندیشه‌هایی که در اشعار هر زمان

جلوه‌گر می‌شود، آینه روشنی از زندگی و شیوه تفکر و وضع زندگی اجتماعی مردم آن روزگار می‌تواند باشد. تحولات و دگرگونی‌هایی که در این عصر در حوزه ادبیات و شعر پدید آمد، بخش اندکی از آن نتیجه تمدن و شهرنشینی که ره آورد فرهنگ ایران بود، می‌باشد و بخش عظیم دیگر، بازتاب و انعکاسی از وضع دربار، سیاست، مسائل انحرافی، اخلاقی، اجتماعی و انحطاط دینی خلفای عباسی بشمار می‌رفت که انعکاس این وقایع را به روشنی می‌توان در تراوشات و سروده های شاعران این عصر، مشاهده نمود.

اگر چه نفوذ و تأثیر فرهنگ ایرانی در دوره خلفای عباسی به اوج خود رسید، بطوریکه مؤثیری می‌گوید: «اعراب خراسان، دیگر بیشتر ایرانی بودند تا عرب، پدران آنان با زنان ایرانی ازدواج کرده بودند و فرزندان، بیشتر به فارسی سخن می‌گفتند تا عربی. شراب می‌نوشیدند، شلوار می‌پوشیدند و جشن‌های ایرانی را برگزار می‌کردند...» (دودپوتا، ۱۳۸۲: ۱۵۵) و بنا به گفته شبلی نعمانی: «از همه مهم‌تر اینکه شعری که این تحول در شعرشان آشکار است، اغلب مستقیم و غیر مستقیم از فرهنگ ایرانی بهره‌مند شده‌اند، ابونواس مادرش ایرانی بود و بشار پرورش ایرانی داشت و ناقدان معاصر عرب فرهنگ شعری این دوره از تاریخ ادبیات عرب (یعنی عصر عباسی واموی) رافرنهنگ ایرانی می‌دانند که رهبری آن با رجال ایرانی بود.» (نعمانی، ۱۳۶۸، ج ۴: ۱۰۱) باید در نظر داشت در این قرن، کاخ‌ها نیز محل تلاقی کنیزکان با نژادهای گوناگون بودند، ضمن آنکه صاحب نظران بر این عقیده‌اند: «عرب‌ها در انباشتن کاخ‌ها توسط کنیزان و غلامان، از فارس‌ها تقلید کردند.» (حوفی، ۲۰۴) و بنا بر نظر آنان، همین موج عظیم کنیزان آوازه خوان، زمینه را مهیا کرد تا تحولی عظیم در عرصه عاشقانه‌های عربی رخ دهد و بنا بر باور ایشان، این خوانندگان غیرعرب با نغمه‌های بیگانه فارسی یا رومی که وارد غنای عربی کردند، در اثنای عصر اسلامی زمینه ساز تطوری شگرف در عرصه غزل شدند. بطوریکه محققان، شعری که در زیر آورده می‌شود، دال بر ایرانی بودن خوانندگان برمی‌شمارند:

إِنَّمَا هَمَّهُنَّ أَنْ يَتَحَلَّى
نَ سُمُوطًا وَ سُبُلًا فَارَسِيًّا

مِنْ سُمُوطِ الْمَرْجَانِ فُصِّلَ بِالْأُ
رِ فَاحْسَنَ بِحُلِيِّهِنَّ حُلِيًّا (ابوالفرج
اصفهانی، ۹: ۱۶۴)

«تمام هم و غمشان (فکرشان) این است که با سنبل ایرانی و رشته هایی ازم رجان که بینشان با مروارید
فاصله افتاده، آراسته گردند. پس چه زیباست! زیورشان.»

به زعم بسیاری از محققان عرب، ایرانیان جامعه عباسی را تا بناگوش در تمدن
مادی و غنا و میگزاری و لهو و لعب فرو بردند و عامل سوق آنان به این جهت، تمدن
مادی بود که امتزاج با ایرانیان برایشان به ارمغان آورد و بازتاب آن بدین صورت
جلوه گر شد که شاعران با صراحتی بی حجاب و اباحتی بی نقاب به تصویر لذات
جسمانی و عشق ورزی نسبت به غلامان پرداختند؛ اما در این میان، محققان منصفی
نیز این نظریه را چنین رد نموده‌اند: به قول «محمد مصطفی هداره»، شهرنشینی و رفاه
عمومی، عامل شیوع این انحراف اخلاقی در جامعه بوده است: «إِنَّ الشُّدُودَ الْجِنْسِيَّ
يَشِيْعُ فِي الْمُجْتَمَعَاتِ الَّتِي تَبْلُغُ قِمَّةَ التَّحَضُّرِ وَالرَّفَاهِيَةِ». (هداره، ۱۹۶۹: ۵۱۷) «انحرافات
جنسی در جوامعی که به نهایت (درجه) تمدن و آسایش رسیده‌اند، شیوع می‌یابد.» احتمالاً مهم جلوه دادن
عنصر ایرانی در کنار گذاشتن سنت شعر عاشقانه، به خاطر مسائل سیاسی که در ذیل
عنوان می‌شود نیز باشد؛ حال آنکه به گواهی تاریخ و اشعاری که در دست است،
شاعران عرب خود به تقویت و نشر این فن ادبی کمک شایانی نمودند و مقدمات
رشد و نمو آن را فراهم ساختند، بطوریکه اکثریت شعراء در این زمینه طبع آزمایی
کردند.

۴-۲- سیاست

به لحاظ سیاسی در زمان خلفای عباسی، بغداد به صورت مرکزی مهم برای
تجارت و اقتصاد درآمد و همین امر زمینه‌ای را برای رفاه و خوشگذرانی و زندگی
تجملاتی پدید آورد. دربار خلفا به مکانی مناسب برای روی آوردن شاعران و
نوازندگان و خوانندگان تبدیل گردید. زنان برده غیر مسلمان از سرزمین‌های مختلف
به زور یا به صورت اسیران جنگی، یا بوسیله خرید و فروش به پایتخت آورده
می‌شدند و گاهی پاره‌ای از آنها را در لباس مردان و غلامان در می‌آوردند تا التهاب

شهوت آلوده خلفا را فرو نشانند، که بدیشان غلامیات (کنیزان پسر نما) می گفتند و شاعران بسیاری در توصیف آنان اشعاری فراوان سرودند.

گرچه طبق نظر محققان، دخول عناصر ایرانی در دولت باعث شد که بسیاری از اخلاق و عادات و اعتقادات آن‌ها به جامعه تزریق شود و این آمیختگی، انحطاط اخلاقی را به ارمغان آورد و «بزرگان ایرانی همچون برامکه و امثال آن‌ها و ابراهیم موصلی، غنا به آنها آموختند و نمایندگان سرشناس آنها همچون ابونواس زبان گویایشان بودند. به عقیده یکی از محققان اگر حیات اموی ادامه می یافت و سیادت عربی مستدام بود، تشبیب به عشق غلمان و این سیل عظیم زنان خواننده و حیات سرشار از عیش و باده گساری و لذتجویی در جامعه ایجاد نمی شد. این محقق، شام و مصر و اندلس را در همان عصر مثال می زند؛ این جوامع بدانگونه که عراق و فارس، وارد دایره اباحی گری و پرده دری شدند، در عیش و نوش غرق نشدند، در نتیجه ادبیاتشان بدین سمت هدایت نشد.» (احمدامین، ۱۹۶۱، ج ۱: ۱۸۴-۱۸۵) در نقد این مساله باید گفت: در جامعه عرب اختلاط با نژاد فارس به تنهایی رخ نداد، بلکه نژادهای گوناگونی چون ترک و سریانی و روم و بربر که از سراسر جهان، روانه بغداد شدند، منجر به تلاقی اخلاق و عادات ملل مختلف گردیدند که بازتاب این گونه مسائل را ما در حوزه ادبیات و شعر یافتیم. لازم به ذکر است از آنجا که در ایران گرایش به غلمان دو منشا - یونان و ترک- داشته، به نظر می رسد ارتباط عرب‌ها با این فرهنگ‌ها نیز، در تحول عاشقانه‌هایشان موثر بوده است. نتیجه می گیریم که موضع محققان برخلاف اسناد موجود، موضعی یک سویه بوده است؛ البته تمامی نگاه‌ها دارای این رویکرد نیست و گاه، ما در این زمینه به نظریاتی برمی خوریم که عقیده ما را تقویت می کنند و عوامل دیگری را نیز دخیل می دانند: چنانچه «نویهی» در تایید این سخن چنین می گوید: «خطا و اشتباه است که این انحراف اخلاقی را صرفاً به فارس نسبت دهیم، حقیقت امر این است که تحول، در نتیجه اختلاط نژادهای گوناگون پدید آمده است.» (نویهی، ۱۹۵۳: ۱۰۵) احتمالاً به جهت آنکه، غزل مذکر به دست شاعرانی همچون ابونواس به منصفه ظهور رسید که با فرهنگ کهن و زبان

فارسی و ادبیات ایرانی آشنایی داشتند، این اتهام را دو چندان می‌سازد. هرچند، همانطور که قبلاً متذکر شدیم، شاعران عرب تباردیگری بودند که در این عرصه بر وی پیشقدم تر بوده‌اند. به لحاظ سیاسی، این شعرا بیش از پیش تحت تأثیر تمدن مادی فارسی قرار گرفتند، چنانچه «عمر ابونصر» نیز عوامل سیاسی را در این امر دخیل می‌داند و بر این عقیده است که «انتشار فحشا از طریق ایرانیان به دلایل سیاسی صورت گرفته است، او بر این باور است پس از پیروزی عرب بر فارس و سیطره آنها بر امت‌های متمدن-از جمله فارس‌ها- امت‌های مغلوب، خشم و غیظ و فساد اخلاقی خود را پس از مدتی بروز دادند.» (عمر ابونصر، ۱۹۵۵: ۱۰۸-۱۰۹) از نظریه فوق این نکته اساسی استنباط می‌شود که به احتمال زیاد، شورش شاعران علیه سنت‌های غزل‌های عاشقانه عربی، یک شورش فرهنگی - سیاسی خاص بود که آنان را به تمرد علیه سنت‌های عربی و آداب و رسوم اجتماعی آنها سوق داد، بطوریکه «این کنار گذاشتن سنت شعر عاشقانه به گونه‌ای، بازتاب جنبش گسترده ملت زیر فشار برای کسب حقوق برابر با عربها بود.» (زاهد، ۱۳۸۰: ۱۱۵)

۴-۳- زنداقه

یکی دیگر از عواملی که ناقدان دلیلی بر ادعای خود، مبنی بر سهیم بودن ایرانیان در این مساله برمی‌شمارند، ظهور مذاهب شک آفرین و تنوع ادیان از جمله مانوی، زردتشتی، مزدکی، مسیحی و بودایی در میان ایرانیان بود. ترجمه میراث ادبی و اعتقادات دینی‌شان «اوستا» به عربی و ظهور مانی و مزدک و فعالیت آنها در عصر عباسی و اتهام بسیاری از شاعران به زنداقه، به خاطر فسق و فجورشان نباید پرده بر دیدگان ما کشد تا نتوانیم حقیقت آن جامعه را مشاهده کنیم؛ بنابراین امواج بی بند و باری در این دوره شدت داشت و گفته می‌شود ورود عناصر مختلف بیگانه از هندی و مسیحی و رهبانیت گرفته تا زهد مانوی در جامعه آن روز، یکی دیگر از علل رواج این پدیده می‌باشد؛ بطوریکه برخی از ناقدان «غزل مذكر را از اصول مانویت بر شمرده‌اند.» (هداره، ۱۹۶۹: ۵۲۰؛ حوفی، ۱۲۵) و شاید تعجب آور نباشد اگر بینیم این عامل سبب رواج غزل مذكر شد؛ چراکه طبق روایت «بیرونی هر مانوی با غلام

امردی مصاحب و همنشین است.» (بدیع شریف، ۱۹۵۴: ۹۴) بنابراین «غزل مذکر بدعتی بود که در عصر عباسی در نتیجه عوامل مختلف و متعددی از جمله زندگانه، اباحه، انحراف اخلاقی، کثرت غلمان و مخشین و اشتیاق فارس‌ها به آنها رخ داد.» (همان: ۲۰۷)

۴-۴- خلفای عباسی

آنچه مسلم است این است که خلفای اموی و عباسی یکی پس از دیگری تشدید کننده و سرعت دهنده این گونه ادبی شدند. شیفتگی آنان نسبت به این جو انحرافی، شاعران را بدین سمت سوق داده و زمینه را برای انحراف اخلاقی و فرهنگی پدید آورد. در مجموع چنین به نظر می‌رسد؛ اگرچه آثار سنت‌های ایرانی در رأس فرهنگ‌هایی قرار داشت که در ادبیات عصر عباسی مؤثر واقع شده و یکی از ظواهر شناخته شده ادبیات عرب، رنگ و صبغه ایرانی بودن آن است و به نظر بسیاری از محققان، شالوده غزل مذکر به دست شاعران ایرانی تباری ریخته شد؛ بطوریکه به گفته ابورحاب: «پرچم این انقلاب به دست شاعران ایرانی بوده است» (ابورحاب: ۱۹۴۷: ۲۰۴) ولی مقدماتی که در ابتدای قصاید مدح خلفا سروده شده، دال بر سهل انگاری ممدوحین و انعطاف آنان نسبت به این مسأله می‌باشد. زمانی که ابونواس جهت تبریک خلافت امین به استقبال او رفت، به وی چنین گفت: «يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ إِنَّ شُعْرَاءَ الْمُلُوكِ قَبْلِي شَبَّبُوا بِالْمَدْرِ وَالْحَجَرِ وَالشَّاءِ وَالْبَقْرِ وَالصُّوفِ وَالْوَبْرِ، فَعَلُّصَتْ طَبَاعُهُمْ وَأَسْتَعْلَقَتْ أَمْعَانِيَهُمْ وَلَا بَصَرَ لَهُمْ بِأَمْتِدَاحِ خُلَفَائِنَا، فَإِنْ رَأَى أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ أَنْ يَأْذَنَ لِي فِي الْإِنْشَادِ فَعَلَّ. فَقَالَ: قَدْ أَذْنَا لَكَ.» (بکار، ۹۲) «ای امیرالمؤمنین، شعرای درباری قبل از من به گل ولای و سنگ و گوسفند و گاو و پشم و پوست تغزل جسته‌اند، از این رو طبعشان خشن و معانی شان سخت و پیچیده گشته است و هیچ بصیرتی در مدح خلفایشان نداشته‌اند، پس اگر امیرالمؤمنین صلاح بداند به من اجازه سرودن دهد این چنین کند. پس گفت: به تو اجازه دادیم» این روایت نشان دهنده موضع گیری مثبت و انعطاف پذیری خلفای عباسی نسبت به این مسأله می‌باشد.

مطالعه تاریخ اجتماعی و سیاسی عباسیان، موضعگیری مثبت حاکمان را نسبت به این موضوع روشن تر می‌کند. ولی آنچه قابل ذکر است و می‌توان در ردّ نظریه

محققان ارائه نمود، پذیرش و استقبال از غزل مذکر در نزد گروه کثیری از رجال تاریخی است که بی شک تبعات قابل تاملی داشته است و شاید اساساً یکی از عوامل مهم رواج غزل مذکر در جامعه عرب بوده است؛ چراکه گفته‌اند: "الناس علی دین ملوکهم." میل و علاقه شدید ورقابت حکام و صاحبان جاه و مقام که مخاطبان اهل شعر نیز بودند، در بدست آوردن غلامان و استیلاء بر زیباترینشان، خود از عوامل مؤثر در این امر بود که شاعر را برمی‌انگیخت تا از عناصر غلمان که در زندگی او وجود دارد و حتی مورد علاقه اوست سخن بگوید. با روی کار آمدن عباسی‌ها و حاکم شدن امین، جامعه آن روز با چنین فاجعه عظیمی روبه رو شد و امین که خود آلوده به چنین انحرافی بود، میدان شعر و ادبیات را برای جولان شاعران گشود. افزون سخن آنکه، معتصم بالله خلیفه عباسی، اعراب را از قشون خارج ساخته و تمام دو ائمه قشونی را از ترکان پرکرد و از آنروز در خراسان و عراق عجم، در تمامی ستاد ارتش ایران غیر از جوانان ترک کسی دیگر بنظر نمی‌رسید. ازسوی دیگر در این دوران روابط حسنه‌ای بین خلفای بغداد و حاکمان خراسان برقرار بود، لذا احتمالاً به دلیل چنین روابط حسنه‌ای، حاکمان بارگناه خویش را به ایرانیان نسبت می‌دهند.

علاقه خلیفه امین به غلامان چنان شدید بود که: «به جستجوی آن‌ها می‌پرداخت و به قیمت‌های گران آنها را خریداری می‌کرد و خوراک و نوشیدنی و امر و نهی و زندگی خصوصی شبانه روزیش با آن‌ها می‌گذشت... زنان و کنیزان را رد کرد تا آنجا که به وی تهمت عنینی زدند.» (طبری، ۱۹۳۹، ج ۷: ۱۰۱-۱۰۲) چنانکه ابونواس به تمسخر گفته است: (همان ۷: ۱۱۰)

أحمدوا اللهَ جميعاً	يَا جميعَ المسلمينا
ثم قولوا لا تملوا:	ربنا أبقِ الأئمة
صير الخصيان حتى	صير "التعنين" دينا
فاقتدى الناس جميعاً	بأمير المؤمنين

«ای مسلمانان، همگی خدا را سپاس گویند. مدام دعا کنید، پروردگارا امین را پاینده بدار. خلیفه به غلامان گرایید، بطوریکه عنینی (بی میل شدن به زنان) به مذهب تبدیل شد و مردم نیز به او گرویدند.»

بنابراین نکته قابل توجه اینجاست، محققانی که بردخیل بودن عنصر ایرانی پافشاری می‌کنند، احتمالاً از این مساله غفلت نموده‌اند؛ امین خلیفه عباسی (متولد ۱۷۹هـ) خودیکی از عناصر مؤثر در این امر بوده است. او تقریباً دو قرن قبل از سلطان محمود غزنوی (که گرایش به غلامان داشت) به رواج این پدیده و تحریض شاعران بدین سمت همت گماشت، ضمن آنکه تاریخ گواه است که «وی وقتی به خلافت رسید غلامان را مقدم داشت و ترجیح نهاد و منزلتشان را بالا برد.» (مسعودی، ج ۴: ۲۴۴-۲۴۵)

شایان ذکر است که غزل مذکر در ادب عربی زودتر از ادب فارسی بروز کرد، چنانکه در اشعار اکثر شاعران، موارد عدیده‌ای در این باره موجود است. گرچه «شفیعی کدکنی» تصریح کرده «تصاویر غنایی در حوزه عناصر سپاهی چیزی است که از شعر فارسی به عرب راه یافته است.» (شفیعی، ۱۳۵۸: ۳۱۵) حال آنکه «آمیزش تصاویر تغزلی با عناصر سپاهیگری در شعر عربی، پیش از شعر فارسی وجود داشته است.» (ایمانیان، ۱۳۹۲: ۱۴) با مطالعه اشعار «عنتره بن شداد» به نظر می‌رسد که وی آغازگر این مسیر در شعر عربی بوده است و چه بسا شاعران عرب در دوره‌های بعد از این شیوه بهره برده‌اند؛ سروده‌های فراوان و پی‌درپی او در این باره موید این مطلب است:

وَلَقَدْ ذَكَرْتُكَ وَالرَّمَّاحُ نَوَاهِلُ مَنَى وَبَيْضُ الْهِنْدِ تَقَطَّرُ مِنْ دَمِي (عنتره، ۱۹۹۶: ۱۴۷)

«آن هنگام که نیزه‌هایم از خون دشمنان سیراب شده و از شمشیر درخشان هندی‌ام خون می‌چکید، تو را به یاد آوردم.»

از سویی دیگر «غزل فارسی در اوایل سده چهارم هجری شکل گرفت، در ابتدا ساده و در وصف موضوعی تغزل بود؛ در قرن ششم دستخوش تطور شد، در واقع این دوره، زمان رونق غزل و تبدیل آن به مهم‌ترین سیاق شعر غنایی بود.» (عبادیان، ۱۳۸۴: ۸۳) آنچه در تایید این سخن می‌توان گفت و ما را به حقیقت نزدیک می‌کند، این است که : «در واقع غزل مذکر در عصر عباسی زمانی شایع شد که شعر فارسی دوران طفولت

خود را پشت سر می گذاشت، بنابراین چگونه عرب از شعری که در دوران ابتدایی بسر می برده، تقلید کرده است؟» (حوفی، ۲۰۷) از سویی دیگر، «در ایران وقتی شعر و شاعری شروع گردید که در عرب این ذوق شیوع پیدا کرده بود.» (نعمانی، ۱۳۶۸، ج ۴: ۱۴۴) و این خود دلیلی محکم در جهت اثبات تاثیر غزل های عربی بر شعر فارسی می باشد و شاید یکی از دلایلی که ظواهر این امر در شعر فارسی دیرتر از شعر عربی بروز کرده است، این باشد که «تسلط غلامان در ایران دیرتر از بغداد می سرشد، طبعاً اثر این واقعه در بغداد زودتر و در ایران دیرتر آشکار گشت، چنانکه باید بیش از یک قرن اختلاف بین ایران و بغداد در این مورد قائل بود.» (صفا، ۱۳۸۰، ج ۱: ۲۲۹) بهر صورت آنچه اهمیت دارد، کاربرد تعابیر و مضامین عربی در عاشقانه های فارسی است، بطوریکه بسیاری از این مفاهیم عیناً به غزل مذكر فارسی راه یافته است.

۵- تطبیق مضامین مشترک غزل مذكر در عربی و فارسی

در بحث تعابیر و مضامین، چنین به نظر می رسد، مفاهیم عاشقانه های شاعران عرب، مورد اقبال شاعران پارسی گوی واقع شده است؛ بنابراین طبق قرائن موجود، چنین می توان گفت تا حدودی غزل فارسی تحت تاثیر غزل مذكر عربی قرار گرفته؛ بدین جهت مشابهت های موضوعی بین اشعار که متناسب با تحولات زندگی فردی و اجتماعی ایرانیان و عرب ها بوده صورت گرفته است. اینک به ذکر نمونه هایی از این تاثیر و تأثر شعر عربی و فارسی در وصف غلامان می پردازیم:

۵-۱- توصیفات جسمانی

تشبیه موی کرک بالای لب یاگونه (خط) به جوانه سبز و مشک: ابن معتر گوید:

وَتَكَادُ الشَّمْسُ تُشْبِهُهُ	وَيَكَادُ الْبَدْرُ يَحْكِيهِ
كَيْفَ لَا يَخْضَرُ عَارِضُهُ	وَمِيَاهُ الْحُسْنِ تَسْقِيهِ (نویری، ج ۲: ۸۲)

«گویی خورشید، به اومی ماند و گویی ماه به او شباهت دارد.

او که از آب های زیبایی سیراب می گردد، چگونه است که موه های بناگوشش سبز نشده است. (جوانه نرزه

است)»

رودکی گوید:

برگرد گل سرخ کشیده خط سبزی تا خلق جهان را بفکنده به خلاً
لوش (رودکی، ۱۳۶۸: ۱۵۶)

ابوفراس، کرک صورت رابه مشک تشبیه کرده است:

قَمَرٌ كَأَنَّ بَعَارِضِيهِ كَلِيهِمَا مِسْكٌ تَسَاقَطَ فَوْقَ وَرْدِ أَحْمَرَ (نویری، ج ۲: ۸۱)

«همچو ماهی است، گویی موی گونه او، مشکی است که بر روی گل سرخ افتاده است.»

معزی این تشبیه را گرفته و گفته است:

من غلام آن خط مشکین که گویی مورچه پای مشک آلوده بر برگ گل
نسرین نهاد (عوفی، ۱۳۶۱: ۵۶۰)

تشبیه موی صورت معشوق مذکر، به جای پای مورچه در شعر «الخبز الرزی»

شاعر اهل بغداد، چنین آمده است: (نویری، ج ۲: ۸۲)

وَ انْظُرْ إِلَى شَعْرَاتِ فَوْقَ عَارِضِهِ كَأَنَّهُنَّ نِمَالٌ سِرْنَ فِي الْعَاجِ
«وینگر به موهای نرم گونه اش که گویی مورچگانند که بر عاج می خزند.»

۲-۵- توصیف زلف

يَتِيهِ عَلَى الْعِبَادِ بِحُسْنِ وَجْهِهِ وَشَعْرٌ قَدْ أُطِيلَ عَلَى قَفَاهُ (ابونواس، ۱۸۹۸: ۴۰۶)

«با چهره زیبا و مویی که بر پشتش آویخته گشته، بر بندگان فخر فروشی می کند.»

فری دوزلف سیه رنگ او چو چفته دوزاغ بر آفتاب و دو گل هریکی گرفته به
چنگ (فرخی، ۱۳۷۳: ۲۱۱)

۳-۵- تشبیه به ماه

همچون مه دوهفته برون آیی از وثاق همچون مه گرفته درون آیم زدر
(همان: ۱۹۳)

كَأَنَّمَا وَجْهُهُ، وَالْكَأْسُ إِذْ قُرِبَتْ مِنْ فِيهِ بَدْرٌ تَدَلَّى عَنْهُ مِصْبَاحٌ
(ابونواس، ۱۹۶۲: ۴۲۷)

«چهره اش هنگام نزدیکی جام به دهانش، بسان ماهی است که چراغی از آن آویخته شده است.»

۵-۴- تشبیه دمیدن ریش به رویدن گل

در ابیات زیر، شاعران مدعی هستند، ظاهرشدن ریش باعث زشتی معشوق نشده است:

همی بنفشه دمد روی آن سرهنگ همی به آینه چینی اندر آید زنگ
دعوی خوبی تو چو باطل نشد به خط معلوم شد که رونق گل، خار
نشکند (فرخی، ۱۳۷۳: ۲۱۱)

تلكَ اللَّحِيهَ رَوْضَهً خَضْرَاءُ تُنْبِتُ فِي الزَّهْرِ
كَوْلًا سَوَادًا فِي الْقَمَرِ وَاللَّهِ، مَا حَسَنَ الْقَمَرُ (ابونواس، ۱۹۶۲: ۴۱۰)

«آن ریش، بسان بوستانی سرسبز است که گل در آن می‌روید.
به خدا سوگند، اگر سیاهی در ماه نبود، ماه زیبا نمی‌گشت.»

افسوس فرخی در ریش در آوردن معشوق و خراب کردن جایگاه بوسه:
آن سمن عارض من کرد بناگوش سیاه دوشب تیره بر آورد زد و گوشه ماه
روزگار آنچه توانست بر آن روی بکرد به ستم جایگاه بوسه من کرد تباه
(فرخی، ۱۳۷۳: ۳۵۹)

«احمد بن اسحق الخارکی» نیز که ظاهرشدن ریش را در صورت غلامش دوست ندارد، افسوس خود را به همین مضمون بیان می‌کند:

لَهْفِي عَلَيْكَ وَمَا يَرُدُّ تَلَهُّفِي بَعْدَ الظُّلَامِ غَضَارَةُ الأَنْوَارِ
وَكأنَ خَطَّ الشَّعْرِ فِي جَنَابَتِهِ لَيْلٌ أَقَامَ عَلَى نُجُومِ نَهَارِ
لَوْ يَبْتَلَى بَدْرُ السَّمَاءِ بِلَحِيهِ لِأَسْوَدَ حَتَّى لَا يُضِيءَ لِسَارِي (ابن
الجراح، ۶۳)

«مشتاق تو هستم و این اشتیاقم، پس از تاریکی فراق، دیگر خوشی روزهای روشن وصل را باز نمی‌گرداند.»

باریکی مو در کنار گونه اش بسان شبی است که ستارگان روشن روز را در بر گرفته است.

اگر ماه آسمان ریش می‌داشت، تیره و سیاه می‌گشت؛ تا آنجا که دیگر روشنایی بخش شب و روز نبود (اما محبوب من با سیاهی ریش بر جمال و درخشش افزوده شده است.)

۵-۵- عشق و رزی به غلمان

غلام و جام میرا دوست دارم نه جای طعنه و جای ملام است
همی دانم که این هر دو حرامند ولیکن این خوشی‌ها در حرام است
(منوچهری، ۱۳۵۶: ۲۱۶)

مفاد اصلی این شعر، برگرفته از ابیات ابونواس است:

فَخُذْهَا إِنْ أَرَدْتَ لَذِيذَ عَيْشٍ وَلَا تَعْدِلْ خَلِيلِي بِالْمُدَامِ
وَإِنْ قَالُوا: "حَرَامٌ" فَقُلْ: "حَرَامٌ" وَ لَكِنَّ الْأَذَاهُ فِي الْحَرَامِ
(ابونواس، ۱۸۶۱: ۳۲۷)

«پس آن را بنوش اگر میل به لذت زندگی داری وای رفیق، هیچ چیز را همسنگ شراب مشمار.
و اگر به تو بگویند که آن حرام است، بگو: آری حرام است، اما لذت در امور حرام است!»

۵-۶- کاربرد عناصر سپاهی و وسایل جنگی

ای مژه تیر و کمان ابرو! تیرت به چه کار تیر مژگان تو دل‌دوزتر از تیر خدنگ
تیر مژگان تو چونان گذرد بردل که سنان ملک مشرق برآهن
وسنگ (فرخی، ۱۳۷۳: ۲۰۵)

مُدَجَّجٌ بِسِلَاحِ الْحُبِّ، يَحْمِلُهُ طَرْفُ الْجَمَالِ بَسِيفِ الطَّرْفِ طَمَاحٌ
فَالسَّيْفُ مَضْحَكُهُ وَالْقَوْسُ حَاجِبُهُ وَالسَّهْمُ عَيْنَاهُ، وَالْأَشْعَارُ أَرْمَاحُ
(ابونواس، ۱۹۶۲: ۴۲۷)

«به سلاح عشق مسلح گشته است، و آن را به هر سو می کشد، نگاه زیبایی به شمشیر تیر نگاهش چشم
دوخته است. (آرزومندان است)

دهانش شمشیر، و اروانش کمان، و چشمانش تیر، و گیسوانش بسان نیزه است.»

با بررسی اشعار، این نتیجه حاصل می‌شود که مفاد اصلی این توصیفات، و
مضمون آن‌ها تقریباً یکسان است، اگرچه کلمات و طرز بیان متفاوت است. لذا این
فرض تقویت می‌شود که تأثیر و تأثر دو فرهنگ ایرانی و عربی گاه با گسترش دایره
مفهومی و گاه بدون تصرف صورت پذیرفته است. با توجه به مباحث مطرح شده این
نتیجه حاصل می‌شود، غزل مذکر فارسی در برخی تعابیر و مضامین، تحت تأثیر

مفاهیم و مضامین غزل عربی قرار گرفته است و از غزل عربی مضامین بسیاری برگرفته و خود را بارور ساخته است.

نتیجه‌گیری

با توجه به مباحث مطرح شده، موارد ذیل را می‌توان از آن استنتاج کرد و علل اصلی که باعث شده محققان تأثیر تمدن ایرانیان را در نشر غزل مذکر بیش از سایر عوامل بدانند، می‌توان در سطور زیر خلاصه کرد:

تمدن عربی محصول فعالیت‌های چندین ملت مختلف بوده است که تحت لوای اسلام به صورت یک مجموعه واحد درآمد و در آن، ایرانیان سهم مهم‌تری داشتند، بطوری که بسیاری از محققان برآنند که پیدایش غزل مذکر توسط عنصر ایرانی پا به عرصه وجود گذاشت. به گمان اینان تحولی که در غزل عربی روی داد، نتیجه برخورد فرهنگ ایرانی است که تأثیر شگرفی در رواج غزل مذکر برجای نهاده است و این گرایش به غلمان که در شعر گویندگان عرب نمود یافته، از تمدن و فرهنگ ایران سرچشمه گرفته است، شاید راه یافتن ایرانیان در دستگاه حکومت و دارا بودن سوابق متمدن از یک طرف و نفوذ رجال ایرانی در دستگاه‌های دولتی و معاشرت خلفا با آنان از طرف دیگر و تلاش در جهت هم‌رنگ شدن با مظاهر تمدن ایرانیان، از علل مهم این اظهارات باشد. ولیکن همان‌طور که یادآور شدیم زمینه چنین تغییر و تحولی در میان اعراب به دلایل مختلف، مهیا و مساعد بوده و فرهنگ ایرانی یکی از عناصر موثر در این نوع غزل بوده است و حتی نص صریح قرآن درباره قوم لوط این فرض را (پیشینه این عمل نکوهیده در میان عرب‌ها) تقویت می‌کند. تحلیل داده‌ها، در نهایت ما را به این نتیجه می‌رساند که این طرز تفکر پژوهشگران نسبت به فرهنگ ایران، یا به دلیل کم‌اطلاعی و بی‌اطلاعی از متون کهن، یا تحلیل‌های نادرست و سطحی از روایات و یا تمسک به منابع نامعتبر و تحریف شده می‌باشد، که در مجموع باعث شده در نتیجه‌گیری خود دچار اشتباه شوند. علی‌رغم باور بسیاری از محققین در نشأت گرفتن غزل مذکر عربی از غزل فارسی، باید اذعان کرد شباهت‌های موضوعی در غزل مذکر فارسی به تبعیت از غزل عربی نمود یافته است.

کتابنامه

۱. قرآن کریم
۲. ابن خلکان. (۱۹۴۸م). *وفیات الاعیان*؛ تحقیق محمد محیی الدین عبدالحمید، الطبعة الاولى، مطبعة السعادة : قاهره.
۳. ابوالنصر، عمر. (۱۹۵۵م). *ابونواس فی مابذله*؛ الطبعة الاولى، منشورات المكتبة العصرية، صیدا: بیروت.
۴. ابن معتز، عبدالله. (۱۹۵۶م). *طبقات الشعراءالمحدثین*؛ بتحقیق عبدالستار احمدفراج، دارالمعارف بمصر.
۵. ابورحاب، حسان. (۱۹۴۷م). *الغزل عندالعرب*، الطبعة الاولى، قاهره.
۶. ابونواس. (۱۸۹۸م). *دیوان*؛ الطبعة الاولى، شرح وتوضیح محمود واصف، المطبعة العمومية بمصر.
۷. ——— همان. (۱۹۶۲م). *طبعة دار صادر و داربیروت*.
۸. ——— همان. (۱۸۶۱م). *چاپ الورد، گریفیس والد*.
۹. الجراح، محمدبن داود. (بی تا). *الورقه*؛ تحقیق الدكتورعبدالوهاب عزام وعبدالستار احمدفراج، الطبعة الثانية، دارالمعارف، مصر.
۱۰. احمدامین. (۱۹۶۱م). *ضحی الاسلام*، الطبعة السادسة، مطبعة لجنة التالیف والترجمه والنشر: القاهرة.
۱۱. الحوفی، احمدمحمد. (بی تا). *تيارات الثقافیة بین العرب والفرس*؛ دارنهضة مصرالطبع والنشر: قاهره.
۱۲. الاصبهانی، ابی القاسم حسین بن محمدالراغب. (۱۲۸۷هـ). *محاضرات الادباء*؛ مطبعة المویلحی.
۱۳. الاصفهانی، ابوالفرج. (بی تا). *الاغانی*؛ طبعة دارالکتب وساسی.
۱۴. السقاف، احمدزین. (۱۹۵۴م). *الاوراق*؛ دارالكشاف: بیروت.
۱۵. النویهی، محمد. (۱۹۵۳م). *نفسیه ابونواس*؛ الطبعة الاولى، مكتبة النهضة المصرية.
۱۶. بكار، يوسف حسین. (بی تا). *اتجاهات الغزل فی القرن الثاني الهجری*؛ الطبعة الثانية، دارالاندلس.

۱۷. ثعالبی، منصورین عبدالملک. (۱۹۰۸م). *ثمار القلوب فی المضاف و المنسوب*؛ مطبعه الظاهر: القاهره.
۱۸. جاحظ. (۱۹۴۳م). *الحيوان*؛ تحقيق عبدالسلام هارون، الطبعه الاولى، مطبعه البابی الحلی: القاهره.
۱۹. جاحظ. (۱۹۴۸م). *البيان والتبيين*؛ تحقيق عبدالسلام هارون، الطبعه الاولى، مطبعه لجنه التالیف والترجمه للنشر، القاهره.
۲۰. شریشی، ابوالعباس احمد بن عبدالمومن قیسی. (۱۳۰۰ش). *شرح مقامات حریری*؛ الطبعه الاولى.
۲۱. شلق، علی. (۱۹۶۴م). *ابونواس*؛ الطبعه الاولى، مطبعه سمیا، نشر دارالثقافه: بیروت.
۲۲. شریف، محمد بدیع. (۱۹۵۴م). *الصراع بین الموالی والعرب*؛ دارالکتب العربی: مصر.
۲۳. ضیف، شوقی. (بی تا). *العصر العباسی الاول*؛ دارالمعارف.
۲۴. طبری، محمد بن جریر. (۱۹۳۹م). *تاریخ الرسل والملوک*؛ القاهره.
۲۵. عترة بن شداد. (۱۹۶۶م). *دیوان*؛ الطبعه الاولى، شرح محمدحمود، دارالفکر اللبنائی: بیروت.
۲۶. فرزاد، عبدالحسین. (۱۳۷۴ش). *المنهج فی تاریخ الادب العربی*؛ سخن: تهران.
۲۷. مرزبانى. (۱۹۶۰م). *معجم الشعراء*؛ تحقيق عبدالستار احمدفراج، داراحیاءالکتب العربیه.
۲۸. مسعودی، علی بن الحسین. (بی تا). *مروج الذهب*؛ تحقيق محمد محی الدین عبدالحمید، دارالرجال للنشر والطبع.
۲۹. مقدسی، مطهرین طاهر. (۱۹۱۹م). *البدء والتاریخ*، به تصحیح کلمان هوان: پاریس.
۳۰. نویری، شهاب الدین. (بی تا). *نهایه العرب فی فنون العرب*؛ قاهره.
۳۱. هارون، عبدالسلام. (۱۹۵۶م). *رسائل جاحظ*؛ مطبعه السنه الحمدیه: قاهره.
۳۲. هداره، محمد مصطفی. (۱۹۶۹م). *اتجاهات الشعر العربی*؛ الطبعه الثانيه، دارالمعارف بمصر.

منابع فارسی

۱. بلگرامی، میرغلام علی آزاد. (۱۳۸۲ش). *غزلان الهند*؛ تصحیح سیروس شمیسا، چاپ اول، چاپخانه مهارت: تهران.

۲. دودپوتا، ع.م. (۱۳۸۲ش). *تأثیر شعر عربی بر تکامل شعر فارسی*؛ ترجمه سیروس شمیسا، چاپخانه مهارت: تهران.
۳. زاهد، نظام الدین. (۱۳۸۰ش). *دوره عربی زبانی در ادبیات فارسی سده‌های دوم و سوم هجری*؛ چاپ اول، دشتستان: تهران.
۴. رودکی، جعفر بن محمد. (۱۳۳۸ش). *کلیات دیوان*؛ زیر نظر د. براگینسکی، چاپ سوم، کتابفروشی فخر رازی.
۵. سعدی، مصلح الدین. (۱۳۷۴ش). *گلستان*؛ مصحح دکتر غلامحسین یوسفی، چاپ چهارم، انتشارات خوارزمی.
۶. شفیعی کدکنی، محمدرضا، (۱۳۵۸ش)، *صورخیال در شعر فارسی*؛ چاپ دوم، انتشارات آگاه: تهران.
۷. شمیسا، سیروس. (۱۳۸۱ش). *شاهدبازی در ادبیات فارسی*؛ چاپ اول، چاپخانه رامین: تهران.
۸. صفا، ذبیح الله. (۱۳۸۰ش). *تاریخ ادبیات د رایران*؛ جلد اول، چاپ شانزدهم، انتشارات فردوس: تهران.
۹. عبادیان، محمود. (۱۳۸۴ش). *تکوین غزل و نقش سعدی*؛ چاپ اول، نشر اختران: تهران.
۱۰. عوفی، محمد. (۱۳۶۱ش). *لباب الالباب*؛ جلد دوم، از روی چاپ براون با مقدمه و تعلیقات محمد قزوینی، به قلم محمد عباسی، چاپ اول، کتابفروشی فخر رازی.
۱۱. فرخی سیستانی. (۱۳۷۳ش). *دیوان*؛ به کوشش دبیرسیاقی، انتشارات علمی.
۱۲. قائمیان، حسن. (۱۳۳۱ش). *نظربازی*؛ چاپخانه خرمی: تهران.
۱۳. محمدی، محمد. (۱۳۷۴ش). *فرهنگ ایرانی پیش از اسلام و آثار آن در تمدن اسلامی و ادبیات عربی*؛ توس: تهران.
۱۴. نعمانی، شبلی. (۱۳۶۸ش). *شعر العجم*؛ ترجمه محمد تقی فخر داعی گیلانی، چاپ سوم، دنیای کتاب: تهران.

مقالات

۱. ایمانیان، حسین. (۱۳۹۲). *تصاویر سپاه‌گیری در عاشقانه‌های عنتره بن شداد*، فصلنامه علمی پژوهشی مبین، سال چهارم، شماره یازدهم.

الدكتورة مليحه مقبلي^١ (دكتورة في قسم اللغة العربية وآدابها، جامعة فردوسي مشهد، مشهد، إيران)

دراسة نقدية حول تأثير الثقافة الإيرانية على الغزل المذكر العربي

الملخص

إنّ هذا المقال يسعى إلى دراسة تأثير الثقافة الإيرانية على الغزل المذكر العربي ومعظم الدراسات المطروحة هنا قد انكبت على التعبير عن كيفية تأثر الغزل المذكر العربي من ثقافة إيران وحضارتها. وبما أن البعض يعتبر هذا الغزل متأثراً من الثقافة الإيرانية، فإن هذا المقال يقوم بدراسة نقدية لهذه القضية على منهج تحليل المضمون معتمدة على الوثائق المتوفرة، ويثبت ضعف مثل هذه الادعاءات. إن هذا المقال إضافة إلى إيضاح التأثير الضميلي للثقافة الإيرانية على الغزل المذكر العربي، يسعى أيضاً إلى عرض موضوعات الغزل المذكر العربي المنعكسة على الغزل الفارسي وإثبات تأثر الشعراء الإيرانيين من الغزل العربي من خلال مقارنة بعض النماذج في هذا المجال. في النهاية، النتيجة الحاصلة من دراسة الأشعار الفارسية والعربية، هي أن مضامين الوصف الاصلية تكاد تكون متطابقة بين اللغتين على الرغم من اختلاف الكلمات وطريقه الإلقاء. لهذا يعزز هذا الافتراض بأن التأثير والتأثر للثقافتين الفارسية والعربية، يكون أحياناً مع توسيع دائره المفاهيم وأحياناً من دون تدخل. غرض هذا البحث، النظر إلى تيار انطباع وتحول أشعار الحب للعصر العباسي والدراسة حول كمية تأثير الإيرانيين في انتشار هذا النوع من الغزل. لعل وصول الإيرانيين على الحكومة وسوابقهم في الحضارة من جهة، ونفوذ الرجال الإيرانيين في جهاز الدولة ومعايشة الخلفاء معهم من جهة أخرى، والسعي في التماثل بمظاهر حضارة الإيرانيين، من أسباب المهمة في هذه الادعاءات. ولكن كما سنلاحظ، كان قد هيء مجال هذا التغيير والتحول بين الأعراب بأسباب مختلفة وإن الثقافة الإيرانية إحدى العناصر المؤثرة في هذا النوع من الغزل.

الكلمات الرئيسية: الغزل المذكر، الأدب العربي، الأدب الفارسي، تأثير، الثقافة.